

درک واقعیت فرهنگی متن در گذار از ترجمه

رویا لطافتی^{۱*}، فاطمه حسن‌زاده^۲، شیمیا معلمی^۳

۱. دانشجویار گروه آموزش زبان فرانسه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، گروه آموزش زبان فرانسه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، گروه آموزش زبان فرانسه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

دریافت: ۸۹/۱۲/۸

پذیرش: ۹۰/۳/۱

چکیده

در این پژوهش سعی شده است با نگاهی نوین به جایگاه مترجم به عنوان واسطه بینا فرهنگی^۱ و با تکیه بر نظریه انسان‌شناسی مانند ساپیر^۲ و ورف^۳، به دریافت درستی از رابطه برهم‌برکنشی^۴ میان زبان و فرهنگ دست یابیم، تا درک ما را از مفهوم واقعیت تحت‌تأثیر قرار دهد. بنابراین می‌توان برای مترجمان در مقام واسطه فرهنگی، الگویی برای درک بهتر واقعیت، ترسیم کرد تا به کمک آن بتوانند واقعیت فرهنگی متن را به بهترین شکل در زبان مبدأ درک کنند و با تولید مفهومی نزدیک به همان زبان، در زبانی دی‌گر (زبان مقصد) بیافرینند.

ترجمه، فرایندی است که نیاز به چندین مهارت دارد تا بتوان با آن به حاصلی نزدیک به متن مبدأ دست پیدا کرد. وجود تنها یک مهارت نزد مترجمان، آن‌ها را از در نظر آوردن وجوه فرهنگی پنهان در متن دور کرده و رسیدن به ترجمه‌ای خوب را ناممکن می‌کند. مهارت‌های موردنیاز یک مترجم مجموعه عواملی هستند که موجب در نظر آوردن واقعیت‌های فرهنگی متن، در فرایند ترجمه می‌شوند.

این مقاله به تبیین نقش واسطه‌گر فرهنگی مترجم اشاره دارد و از دیدگاه نظریه‌پردازان حوزه ترجمه، روند رسیدن به این مقام را مورد تحقیق قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: فرهنگ زبان، واسطه فرهنگی، ترجمه، مترجم، بینا فرهنگی. فرایند ترجمه.

Email: letafati@modares.ac.ir

* نویسنده مسئول مقاله:

آدرس مکاتبه: تهران، تقاطع بزرگراه جلال آل احمد و شهید چمران (گیشا)، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، گروه زبان فرانسه، صندوق پستی: ۱۲۹-۱۴۱۱۵.

1. intercultural mediator
2. Sapir
3. Whorf
4. interactional relation



۱. مقدمه

ترجمه، با وجود ناممکن بودن آن، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است؛ ناممکن است از آن نظر که متن مبدأ در فرایند ترجمه به زبان دیگر، دچار آسیب‌هایی می‌شود، زیرا اندیشه‌های آدمی در زبان اتفاق می‌افتد و بدیهی است که نمی‌توان انتقال دقیق همان اندیشه‌ها را در دستگاه زبانی دیگر، انتظار داشت.

رعایت وجوه فرهنگی موجود در متن‌هایی که در فرایند ترجمه قرار می‌گیرند کار سترگ مترجمان است و ترجمه خوب در پرتو همین اشراف مترجم به دست می‌آید.

مترجمان خوب باید آراسته به چه مهارت‌هایی باشند تا توانایی در نظر آوردن وجوه فرهنگی موجود در لایه‌های متن را داشته باشند؟ اگر مترجمی مهارت‌های کشف وجوه فرهنگی متن را داشته باشد، آیا می‌توان بر او نام واسطه بینا فرهنگی نهاد؟ و آیا می‌توان حاصل کار را واجد حقیقتی نزدیک به حقیقت متن مبدأ دانست؟ این پرسش‌ها به همراه نظریه‌ها و تعاریف دیگر در مورد ترجمه و فرهنگ، برای رسیدن به این مطلب مطرح شده‌اند که یک مترجم راستین در واقع مقام واسطه بینا فرهنگی دارد. او با داشتن برخی مهارت‌های موفق به دریافت وجوه فرهنگی متن می‌شود تا بتواند ترجمه‌ای به زبان مقصد پدید آورد که حقیقتی نزدیک به حقیقت متن زبان مبدأ داشته باشد.

می‌دانیم که متن‌های موجود که دستمایه ترجمه قرار می‌گیرند، طیفی گسترده را شامل می‌شوند و بدیهی است که در این طیف متن‌هایی هم یافت می‌شوند که وجوه فرهنگی ندارند. بنابراین در این مقاله متن‌هایی مورد نظر هستند که در بردارنده وجوه فرهنگی باشند؛ متن‌های ادبی که سرشار از لایه‌های فرهنگی پنهان در خود هستند.

در این مقاله پس از ارائه تعریفی جامع از فرهنگ، به ویژگی‌های یک مترجم در جایگاه واسطه‌گر بینا فرهنگی می‌پردازیم و در ادامه از منظر ساپر و ورف رابطه بین زبان و فرهنگ را شرح می‌دهیم. سپس در ادامه به واقعیت شکل‌گرفته از ورای متن نگاه می‌کنیم؛ واقعیتی که باید ابتدا مهار شود تا روند ترجمه امری ممکن شود. سرانجام با در نظر آوردن نکات پیشین از فرهنگ، واسطه‌گر فرهنگی و رابطه زبان و فرهنگ، به طرح مدلی از دیدگاه نظریه پردازان این حوزه درباره مترجم / واسطه‌گر فرهنگی برای ادراک واقعیت متن می‌پردازیم.

تبیین جایگاه بینا فرهنگی مترجم به مدد نظریه‌های حوزه ترجمه، پاسخی به این فرضیه مقاله است که ترجمه خوب هنگامی شکل می‌گیرد که مترجمی مجهز به ابزار اشراف بر

فرهنگ دو زبان، دست به کار ترجمه شود و در این میان به پرسش‌هایی زیر پاسخ می‌دهیم:
- ارتباط میان زبان و فرهنگ در چیست و رویکردهای مطرح از چه منظری به مقوله فرهنگ متن نگاه می‌کند؟

- یک مترجم/ واسطه فرهنگی باید دارنده چه مهارت‌هایی باشد؟
- بازشناسی وجوه فرهنگی مستتر در متن یا درک واقعیت متن، به وسیله مترجم چگونه صورت می‌پذیرد؟

- فرایندی که در آن مترجم نقش یک واسطه فرهنگی را ایفا می‌کند چه سازکاری دارد؟

۲. پیشینه تحقیق

بیش از سه دهه از زمانی که جرج اشنايدر و تافت، نقش جدیدی به عنوان واسطه‌گر به جای برگردان تنها زبانی، برای مترجم در نظر گرفته‌اند، می‌گذرد. از آن زمان تاکنون بسیاری از نظریه‌پردازان حوزه ترجمه سعی در شفاف‌سازی قابلیت‌های ترجمه از خلال فرهنگ و مهارت‌های فرهنگی داشته‌اند که این بیش از هر چیز تحت تأثیر گسترده شدن مفهوم فرهنگ در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی در نزد انسان‌شناسان بوده است. در سال‌های اخیر به دلیل ابهام آرای مطرح‌شده در مورد جایگاه فرهنگ در ترجمه و نقش مترجم، دیوید کاتان و مونا باکر، دو نظریه‌پرداز حوزه ترجمه را ترغیب کرد تا با نگاهی تاریخی به تحولات نظریه‌های مطرح‌شده بعد از نیمه دوم قرن بیستم در سه حوزه ترجمه، زبان‌شناسی و انسان‌شناسی به تألیف مجموعه آثاری در راستای شفاف‌سازی نقش مترجم به عنوان واسطه بینا فرهنگی بپردازند.

۳. فرهنگ موجود در متن

فرهنگ در سرشت مردم نهفته است. آن‌ها به شکل غریزی می‌دانند که فرهنگ به چه معنا است و به کدام فرهنگ پیوسته‌اند؛ با این وجود به ارائه تعریفی مشخص از فرهنگ کار بسیار دشواری است. ادوارد برنت^۱، انسان‌شناس انگلیسی در سال ۱۸۷۱ یکی از قدیمی‌ترین تعاریف فرهنگ را ارائه داد که امروزه نیز در بسیاری از دانشنامه‌های زبان به آن ارجاع می‌دهند:
« فرهنگ مجموعه در هم تنیده‌ای است که دانش، عقاید، هنر، اخلاقیات، قوانین و آداب و

1. Brent



رسمومی را شامل می‌شود که فرد به عنوان عضوی از جامعه، آن‌ها را به‌کار می‌گیرد» (Britannica, 1983: 675).

بعدها کروب^۱ در سال ۱۹۶۱، به تکمیل این تعریف پرداخت و ۱۴۶ عنوان را برشمرد که در زیرمجموعه فرهنگ قرار می‌گیرند و مفاهیمی مانند «الگوهای فرهنگی^۲» و «ارزش‌ها^۳» را نیز به آن افزود (Katan, 1999: 18)؛ اما تا به امروز، انسان‌شناسان نتوانسته‌اند بر تعریفی مشخص از فرهنگ اجماع داشته باشند.

در آموزه‌های سنتی ترجمه، فرهنگ را نوعی تمدن، در مقطع زمانی خاصی بر می‌شمرد که به عوامل خاصی مانند تاریخ، ادبیات و یا آداب و رسوم مرتبط است، اما در دهه گذشته با شکل‌گیری نقش مترجم به عنوان واسطه بینا فرهنگی، رویکردهای سنتی به فرهنگ در ترجمه، کارآمدی خود را از دست داده‌اند؛ زیرا دیگر دغدغه اصلی مترجم در این مقام برگرداندن دقیق معانی کلمات و فهم نسبی عناصر فرهنگی زبان مبدأ نیست، بلکه بیش‌تر تلاش برای رسیدن به حقیقت موجود در متن زبان مبدأ است تا بتوان با در نظر آوردن فرهنگ زبان مقصد، متنی دیگر آفرید که در شکل آرمانی‌اش همان حقیقت بی‌کم و کاست زبان مبدأ باشد و در مراتب دیگر، نزدیک‌ترین به آن. بنابراین مترجم باید بتواند با حضوری سیال در ارتباطات بینا فرهنگی، تأثیری مثبت در درک متقابل بین دو فرهنگ داشته باشد. بنابراین نیاز به طرح رویکردی دیگر به فرهنگ احساس می‌شود. فرهنگ، مانند کلیتی است که فراتر از یک نمود صرف برای مجموعه‌ای از عوامل فرهنگی است؛ نمودی که چندان آشکار نیست. فرهنگ، کیفیتی درونی و بیشتر اکتسابی است و نمی‌توان آن را یکباره آموخت. الگوی پیشنهادی ما برای درک جایگاه فرهنگ در ترجمه، نوعی الگوی ذهنی مشترک و یا نقشه‌ای از جهان است که محصولات والای فرهنگ، مثل تاریخ یا ادبیات را نیز در بر گرفته و دریافت مترجم از واقعیت را درون مرزهای خود جای داده است.

۴. مترجم یا واسطه بینا فرهنگی

اصطلاح واسطه بینا فرهنگی نخستین بار از سوی استفان بوچنر^۴ و در کتاب *واسطه‌گر و هویت فرهنگی* (Bochner, 1981) معرفی و تشریح شد؛ هرچند که نظریه مترجم به عنوان واسطه، چندان

1. Crober
2. cultural model
3. values
4. Bochner

تازه نیست و پیش از بوچنر نیز نظریه‌پردازانی مانند اشنايدر^۱ به طور غیرمستقیم به این نقش پرداخته بودند. اشنايدر در کتاب *After Babel: Aspect of language and translating university* می‌گوید که مترجم، «واسطه‌ای دوزبانه» میان مردمی است که در «دو جامعه زبانی متفاوت» زندگی می‌کنند و خواهان ارتباط با یکدیگرند (Sneider, 1975: 145)؛ هرچند در تعریف این نقش، تنها بر جنبه زبان‌شناختی واسطه‌ای تأکید شده، در حالی که واسطه بینا فرهنگی، همان‌طور که بوچنر بیان کرده، «مفهومی وسیع‌تر از تفسیر و ترجمه است. (Bochner, 1981: 148-180). تافت^۲ از جمله نظریه‌پردازانی بود که به آرای بوچنر رجوع کرد و به وضوح به بیان ویژگی‌ها و مهارت‌های واسطه‌گر بینا فرهنگی پرداخت:

واسطه بینا فرهنگی شخصی است که در تسهیل ارتباطات، درک متقابل و کنش میان افراد و گروه‌هایی که به لحاظ زبانی و فرهنگی با هم متفاوت هستند، می‌کوشد. با ترجمه و تفسیر اصطلاحات، اهداف و مفاهیم، پنداشت‌ها و انتظارات یک فرهنگ به فرهنگ دیگر و نیز با برقراری تعادل و ارتباط میان فرهنگ‌ها است که نقش مترجم به عنوان واسطه‌گر تکمیل می‌شود. او برای برقراری پیوند میان فرهنگ‌ها باید بتواند تا حد ممکن در هر دو فرهنگ مشارکت فعال داشته باشد یا به بیان دیگر دو فرهنگی باشد» (Taft, 1981: 53).

در نظر تافت واسطه‌گری کاری بیش از مترجمی است، زیرا مترجم تنها «یک مهارت» دارد، اما واسطه‌گر «چندین مهارت» را با هم به کار می‌برد. همچنین او بر این عقیده است که مترجم پیش از هر چیز دیگری «فردی واسطه‌گر» بین دو گروه است که «ارتباط دوجانبه آن‌ها با مشکل مواجه شده است»؛ بنابراین مترجم باید بر هر دو فرهنگ اشراف داشته باشد تا در مقام مترجمی راستین یا همان واسطه‌گر فرهنگی جای گیرد (Taft, 1981: 1973). مؤلفه‌های این اشراف را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

- مهارت در دانش اجتماعی: شناخت تاریخ، فرهنگ بومی، سنت‌ها، آداب و سنن، ارزش‌ها و تابوها، جغرافیای طبیعی و اهمیت آن و اشخاص برجسته آن جامعه؛
- مهارت‌های ارتباطی: نوشتاری، گفتاری و فرازبانی؛
- مهارت‌های تکنیکی: ابزاری که واسطه‌گر ممکن است به آن احتیاج داشته باشد مانند کار با کامپیوتر و نرم‌افزارها؛
- مهارت‌های اجتماعی: دانش قوانینی که ارتباطات اجتماعی را در جامعه سازمان‌دهی می‌کنند؛

1. Sneider

2. Taft



- مهارت‌های عاطفی و احساسی: تسلط بر عواطف و احساسات شخصی.

مترجم - واسطه، علاوه بر اینکه باید بتواند چندین مهارت را همگام با هم به کارگیرد، در «تغییر جهت‌گرایی‌های فرهنگی» خود نیز باید انعطاف‌پذیر باشد و «درک بالایی از حساسیت‌های بینا فرهنگی» ایجاد کند (Ibid: 53). نخستین گام در ایفای این نقش، نگاه به فرایند ترجمه از منظر «رویکردی ارتباطی» است که در آن ماهیت اصلی ترجمه، نه برگردان دقیق معانی، بلکه درک مفاهیم فرهنگی نهفته در پس‌زبان و پدیدآوردن مفاهیم ملموس در زبان مقصد است. (Katan, 1999: 20); که این امر جز با درک درست رابطه میان زبان و فرهنگ، ممکن نیست.

۵. نظریه ساپر - ورف

رویکرد درک لغوی و رویکرد دستور زبانی

برای درک چگونگی رابطه بین زبان و فرهنگ به آراء انسان‌شناسانی مانند ورف و ساپر می‌پردازیم که در نیمه اول سده بیستم به مطالعات عمیقی در مورد درک زبان و دریافت واقعیت فرهنگی از رای آن پرداختند. پیش از این دو نظریه‌پرداز، برانیسلاو مالینوسکی^۱ از نخستین انسان‌شناسانی بود که معتقد بود زبان تنها با ارجاع به فرهنگ یا به بیان دیگر دریافت فرهنگی زبان، قابل‌ادراک است. او با توجه به مفاهیمی همانند «بافت و موقعیت»، اظهار داشت که زبان زمانی معنا می‌یابد که دو زمینه لازم یعنی «فرهنگ و موقعیت»، به طور «ضمنی و آشکار» برای مخاطب قابل‌فهم باشد (Katan, 1996: 125). ساپر به طرفداری از نظریه مالینوسکی در مورد اهمیت پیش‌زمینه اجتماعی و بافت فرهنگی در درک زبان پرداخت و مطالعات خود را در این راستا پیش برد. او علاوه بر تأکید بر شناخت بافت فرهنگی، به ارائه رویکردی متفاوت از آموزش زبان بر مبنای مفهومی از فرهنگ پرداخت. او در رساله مشهوری با نام نژاد زبانی و فرهنگ، نظریه جدید خود را این چنین آغاز کرد: «زبان بدون فرهنگ، وجود خارجی، نخواهد داشت» (Katan, 1999: 75).

در ادامه ساپر از نظریه مالینوسکی هم فراتر رفت و اظهار داشت که:

«هیچ دوزبانی به یک‌اندازه شبیه به هم نیستند که بتوانند برداشتی یکسان از یک واقعیت را نشان دهند (Katan, 1999: 77).

1. Malinowski

نظریه ساپیر از سوی شاگردش، بنجامین لی وورف نیز دنبال شد؛ هرچند او در تکمیل نظریه ساپیر، برداشتی متفاوت از زبان را ارائه کرد. ساپیر در توجیه نظریه خود به فلسفه ویتگنشتاین رجوع کرد:

«جهان، جهان من است که از میان مرزهای زبانی که من قادر به درک آن هستم واقعیت خودش را نشان می‌دهد، مرزهایی زبانی که مرزهای جهان من، نیز هست» (Wittgenstein, 1994: 86)

محققان بعد از ساپیر، برداشت‌های متفاوتی از نظریه او داشته‌اند که می‌توان آن‌ها را به دو گروه عمده تقسیم کرد. گروه اول عقیده دارند که هر زبان به تمامی، مهارکننده افکار و اندیشه‌های متکلمین به آن زبان است، یعنی افرادی که به دو زبان تکلم می‌کنند، با تغییر زبان ناخودگاه دیدگاه‌هایشان نسبت به واقعیت‌های جهان تغییر می‌کنند. امروزه این برداشت، طرفداران زیادی در میان اندیشمندان ندارد، زیرا قبول آن به این معنا است که مترجمان به لحاظ درک مفاهیم همواره در اسارت زبان مادری خود هستند و اندیشیدن، تنها در محدوده زبان ممکن است. گروه دوم اندیشمندانی مانند هالیدی^۱ هستند که برداشتی متفاوت با نظریه ساپیر دارند. آن‌ها بر این باورند که دستور زبان، ظرفیتی پدید می‌آورد که در آن می‌توان «وجود فرهنگی خود» را نمایش داد. (Halliday, 1992: 65). از این دیدگاه، دستور زبان در بافت فرهنگ، موجب خلق معانی و مرزهای حاکم بر آن‌ها می‌شود؛ به بیان دیگر، زبان یکی از عواملی است که بر درک ما از واقعیت تأثیرگذار است، اما عاملی تعیین‌کننده نیست. این رویکرد دوم در میان نظریه‌پردازان ترجمه، انسان‌شناسان و زبان‌شناسان طرفداران بیش‌تری دارد. برای مثال هاتیم^۲ و میسن^۳ پذیرفته‌اند که زبان‌های مختلف در چگونگی «درک و تقسیم‌بندی واقعیت» با هم متفاوت‌اند و همین امر موجب مشکلاتی جدی برای مترجمان شده است (Hatmin & Mason, 1997: 105) هر یک از این دو برداشت از نظریه ساپیر - ورف، سبب رویکردی متفاوت در زبان و درک واقعیت شده‌اند تا به آن‌جا که سبب شکل‌گیری دو نظریه اصلی مشهور به نسخه لغوی و نسخه دستور زبانی شده است.

ساپیر و وورف برداشت‌های متفاوتی از زبان داشته‌اند. ساپیر کلید واقعیت فرهنگی را در مجموعه واژگان زبان می‌جست و از دیدگاه او زبان مانند جعبه‌ای از واژگان

1. Halliday

2. Hatman

3. Mison



برچسب^۱ زده شده یا نامگذاری شده است که در ورای این برچسب‌ها واقعیتی متفاوت از ظواهر، نهفته است. هر برچسب، از نظر فرهنگی، بار معنایی متفاوتی دارد و برخی از برچسب‌ها بنابر ضرورت‌های فرهنگی خاص در زبان مشخص ایجاد شده‌اند که ممکن است در زبانی دیگر وجود نداشته باشند. طرفداران این نظریه لغوی^۲ بر این عقیده‌اند که با تغییر برچسب‌ها، حتی در درون یک زبان هم می‌توان برداشت از واقعیت را تغییر داد. امروزه در ارتباطات بین‌المللی مترجمان، به‌ویژه در محافل سیاسی سعی می‌کنند با جایگزین کردن و تغییر واژگانی که بار فرهنگی و تاریخی منفی دارند، موفقیت ارتباطات زبانی را تضمین کنند؛ برای مثال می‌توان به جنبشی نوین در ترجمه اشاره کرد به نام «Politically Correct» که به‌تازگی در ایالات متحده و انگلستان شکل گرفته است مبنی بر «کمرنگ کردن تأثیرات منفی زبان بر روی تفاوت‌های نژادی، جنسیتی و وضعیت جسمانی افراد» و سعی می‌شود با جایگزین کردن کلمات مناسبی مانند آمریکایی، آفریقایی، افراد ناتوان و ... بار منفی واژگانی مثل سیاهان^۳، رنگین‌پوستان^۴، معلولان^۵ و ... کاهش یابد (Katan, 1999: 76).

علاوه بر برچسب، طبقه‌بندی^۶ و شکاف‌های لغوی و مفهومی، از دیگر مفاهیم اصلی نظریه ساپر است. طبقه‌بندی، جهت‌دادن نگرش فرد از واقعیت در چارچوبی مشخص است. برای مثال، چارچوب عجیب بودن یک لباس، با زیبایی آن متفاوت است. برای ایجاد معنا، ما نخست به طبقه‌بندی می‌پردازیم و سپس در آن، برچسب‌گذاری یا نام‌گذاری می‌کنیم که می‌توان طبقه‌های متفاوتی مثل پوشیدنی‌ها یا خوردنی‌ها را نام برد. در فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف، ممکن است نوع طبقه‌بندی و تعداد برچسب‌های درون یک طبقه‌بندی متفاوت باشند. برای مثال برف، نوعی طبقه‌بندی از محیط پیرامون ما است، اما در زبان اسکیموها تعداد برچسب‌هایی که به این طبقه‌بندی تعلق می‌گیرد، بسیار بیش‌تر از سایر زبان‌ها است، زیرا شناخت آن‌ها از برف متفاوت است. مترجم باید ابتدا به درک دسته‌بندی بپردازد، سپس درگیر برچسب‌ها شود. کار مترجم در مقام واسطه بینا فرهنگی، درک و در صورت ضرورت، شرح تفاوت این طبقه‌بندی‌ها و تعداد این برچسب‌ها است که ناشی از نگرش‌های فرهنگی متفاوت نسبت به

1. label

2. lexical theory

3. blacks

4. non-white

5. the diables

6. categorization

مفاهیم است.

هرچند نمی‌توان اهمیت و تأثیر واژگان در زبان را نادیده گرفت، اما درک و وورف از رابطه میان زبان و فرهنگ با ساپر متفاوت است. او عقیده داشت که این رابطه بیشتر تحت‌تأثیر الگوهای ضمنی و به‌ویژه دستور زبان است و این سیستم زبان است که بیش از واژگان، تعیین‌کننده قابلیت‌های هر زبان برای خلق معنی است. یکی از بهترین مثال‌هایی که می‌تواند نظریه وورف را تأیید کند، مشکلاتی است که در ترجمه متون تبلیغاتی وجود دارد. در بسیاری از جمله‌های تبلیغاتی که معمولاً کوتاه و گیرا هستند، اگر بتوان برای برچسب‌ها، معادلی مشابه در زبان مقصد پیدا کرد، نمی‌توان از مانع سیستم زبانی در فرایند ترجمه به راحتی گذر کرد. بنابراین کلیت معنا به بیراهه می‌رود. جمله تبلیغاتی شرکت نایکه مثالی ملموس است؛ این شرکت نمی‌تواند در بسیاری از زبان‌ها معادلی برای *Just do it* پیدا کند. این جمله سه‌بخشی و تأثیرگذار که نوعی قاطعیت و تعجیل در خرید را می‌رساند، به لحاظ ساختاری در بسیاری از زبان‌ها، ترجمه‌ناپذیر است. حتی اگر بتوان با اقتباس از مفهوم، جمله‌ای دیگر را نیز در زبان مقصد جایگزین کرد، باز هم تفاوت‌های بافت فرهنگی پیش‌روی مترجمان است. شرکت نایکه سعی کرد در آسیا شعار *تریدید*، یعنی *اتلاف وقت*، را برای تبلیغات خود انتخاب کند اما در فرهنگی مانند فرهنگ ژاپنی که تردید و صرف‌وقت برای آزمودن گزینه‌های متفاوت، راهی برای تصمیم‌گیری بهتر و نوعی ارزش اجتماعی است، گزینش چنین جمله‌ای به لحاظ فرهنگی، ضدارزش و ضدتبلیغ خواهد بود.

با این مثال‌ها مشخص شد که چه در رویکرد لغوی و چه رویکرد دستور زبانی، ارتباطی عمیق میان زبان و مفهوم فرهنگ وجود دارد؛ همان‌طور که پیتر فارب^۱ بیان کرده است که ارزش واقعی نظریه وورف نشان‌دادن «رابطه نزدیک میان زبان و کلیت فرهنگی گفتار» است (Farb, 1973: 186). در سطح لغوی، نبود یک واژه در بیان مفهومی خاص به معنای عدم‌درک آن مفهوم در آن زبان نیست؛ همان‌طور که رومن جاکوبسن^۲ خاطرنشان می‌کند که «زبان‌ها در آنچه باید منتقل کنند متفاوت هستند نه در آنچه می‌توانند» (Katan, 1999: 102). به بیان دیگر به هنگام درک واقعیت است که تفاوت‌های زبانی آشکار می‌شوند.

در ادامه خواهیم دید که مترجم برای درک واقعیتی که از میان زبان‌ها بازنمایی نمی‌شود،

1. Farb
2. Jacobson



با چه مشکلاتی مواجه درگیر است و در این میان چگونه می‌تواند بهترین روش را در درک واقعیت در روند ترجمه مدرن به کار گیرد.

۶. مترجم و ابهام در درک واقعیت

تا اینجا به پیوند موجود میان زبان و فرهنگ پرداخته‌ایم و با جایگاه اساسی فرهنگ در درک بهتر بافت یا زمینه زبانی برای تولید مفاهیم ملموس، آشنا شده‌ایم. بنابراین می‌توان عدم درک و تطابق بین واقعیت‌های فرهنگی زبان‌های مختلف را عاملی دانست که ترجمه را چون فرایندی سخت در پیش روی مترجم می‌نمایاند، زیرا هم اوست که در مقام واسطه‌ای فرهنگی با گونه‌های متفاوتی از واقعیت‌های فرهنگی روبه‌رو است. اما آیا اساساً درک ما از واقعیت امری ممکن است؟

کورزیبسیکی، زبان‌شناس و معناشناس آمریکایی، ابتدا به تعریف «نقشه» می‌پردازد و سپس درک ما از واقعیت را به آن تشبیه می‌کند. وی معتقد است که واقعیت موجود در هر مکالمه ساده‌ای بسیار گسترده‌تر از آن چیزی است که ما درک می‌کنیم: «نقشه همان قلمرو نیست، بلکه ساختاری شبیه قلمرو دارد که مربوط به کارایی آن است» (Katan, 1999: 87). بر اساس این نظریه، در هر مکالمه‌ای مدل جهان‌شمول^۱ از واقعیت وجود دارد که مانند یک نقشه عمل می‌کند. ترسیم‌گر نقشه باید تصمیم‌گیری کند که کدام قسمت نقشه مهم است تا آن‌ها را برجسته نماید و اطلاعاتی را که به نظر وی نامربوط می‌آید، حذف کند. بازنمایی^۲ انسان مانند بازنمایی یک نقشه است که همیشه مدلی کوچک‌شده از واقعیت را ارائه می‌دهد؛ بنابراین مدل جهان‌نیز مانند هر مدل دیگر سه تغییر را دربر دارد:

- کلیت‌بخشی

- تغییر معنی

- حذف

برای روشن‌شدن این مبحث به طرح الگوی چند وجهی می‌پردازیم. این الگواراه حلی است برای ادراک مترجم/ واسطه فرهنگی از واقعیت متن.

1. worldwide model

2. Representation

۱-۶. مدل چندوجهی^۱

به موضوع نقشه باز می‌گردیم و ماجرای که در آن طراحان نقشه سعی می‌کردند قلمرو پادشاهی را روی نقشه به پادشاه نشان دهند، اما هر بار پادشاه راضی نمی‌شد و نقشه‌ای بهتر می‌خواست. آن‌ها مدام نقشه را تغییر می‌دادند، اما باز، همه‌چیز را در بر نداشت و در نهایت نقشه آن‌قدر همراه با جزئیات شد که دیگر قابل‌استفاده نبود.

برای اینکه مدل، نقشه‌ای قابل‌استفاده باشد، باید واقعیت آن را کلیت بخشید، تغییر داد و حذف کرد. به نظر بندلر^۲ و گریندر^۳، این سه مرحله برای روندی که انسان در آن قادر به درک یا تفسیر می‌شود و در کل برای برقراری ارتباط، ضروری است. آن‌ها این «شیوه ساده‌سازی» را ارائه دادند که «مدل چندوجهی» نام دارد و هدف از آن، مشخص کردن بخش‌هایی از زبان است، که دچار «کلی‌گویی^۴»، «حذف^۵» یا «تغییر معنا^۶» شده‌اند؛ تا جایی که فهم معنا را سریع کند و قابل‌استفاده برای برقراری ارتباط باشند (Katan, 1999: 93)

همان‌طور که برای درک واقعیت محیط، آن را به شکل کل می‌سازیم یا در نظر می‌آوریم، مواردی حذف می‌کنیم و تغییر معنی می‌دهیم، در هنگام ترجمه این فرایند چندوجهی ممکن است دوبار تکرار شود؛ از یک طرف، مترجم باید بر این امر واقف باشد که متنی که در دست دارد به مثابه واقعیتی است که از ورای زبان منتقل می‌شود و در نتیجه ممکن است که تحت‌تأثیر «کلی‌گویی، حذف و تغییر معنا» قرار گرفته باشد و برای درک درستی از آن باید تا حد امکان از وجود موارد «کلی‌گویی، حذف و تغییر معنا» آگاه شود و از طرف دیگر، در هنگام انتقال معنا، خود مترجم ممکن است برای پرکردن خلأ (ناهمگونی) زبانی و فرهنگی ناشی از گذار از زبانی به زبان دیگر، مواردی را کلی‌گویی و حذف کند یا تغییر معنی دهد. در ادامه به سه‌وجهی که این مدل را می‌سازند، می‌پردازیم.

۱-۶. کلیت‌بخشی

یکی از استراتژی‌هایی که در بیشتر موارد می‌تواند به مترجم کمک کند، کلیت‌بخشی در معنا

1. Meta-Model
2. Bandler
3. Grinder
4. generalization
5. distortion
6. deletion



است. این راهکار در مواردی می‌تواند از تغییر معنا که اثرات منفی بیشتری در ترجمه دارد، جلوگیری کند.

۶-۱-۲. تغییر معنا

طبیعتاً، خوشبختانه، در اصل، در واقع، انصافاً، واضح است و غیره قید هستند. قیدهایی هستند که معنی یا درکی از واقعیت را به خواننده القا می‌کنند و معمولاً پیش از خود جمله یا پیام موردنظر ظاهر می‌شوند: «واضح است که این مقاله خوبی است!» قیدها این حس را القاء می‌کنند که نویسنده یا گوینده در حال اضافه کردن یک نقطه نظر است. با این حال ذهن ناخودآگاه ما متوجه جایگاه آن نمی‌شود و تنها از ظاهر یا آهنگ جمله متوجه وجود آن می‌شویم. در اصل این تغییر معنا خواست شخصی نویسنده را نشان می‌دهد که واسطه فرهنگی (مترجم) باید بر آن واقف باشد.

۶-۱-۳. حذف

از نظر بیکمن^۱ یکی از مشکلاتی که بر سر راه مترجمان وجود دارد، آن دسته از اطلاعاتی هستند که مستقیماً در متن وجود ندارند. سه محدوده‌ای که مترجم برای دستیابی به اطلاعات حذف شده به آن‌ها مراجعه می‌کند، عبارت‌اند از:

- زمینه موجود: متن اصلی یا ترجمه شده؛ همان پاراگراف یا پاراگراف‌های مجاور؛
- زمینه ممکن: جای دیگر در متن یا در متون مرتبط؛
- زمینه فرهنگی: اطلاعات غیرمستقیمی که جایی خارج از متن وجود دارند یا محیط و وضعیتی که متن از آن برخاسته؛ شرایط نویسنده متن به زبان مبدأ و همچنین خواننده متن به زبان اصلی و رابطه موجود بین این دو.

از نظر میلارد لارسون^۲ می‌توان به طور غیرمستقیم به وجود زمینه موجود و ممکن پی برد، اما زمینه فرهنگی کاملاً «غایب» است. میلارد لارسون برای شرح نظر خود مثال جالبی را مطرح می‌کند که در آن به معانی غیرمستقیم و غایب موجود در یک جمله پی می‌بریم.

متن:

تونی فهرست ملکه را حاضر کرد.

1. Bickman
2. Larson in Katan

غیرمستقیم:

تونی بلر فهرست مراسم تجلیل سالانه ملکه انگلستان را حاضر کرد.

غایب:

تونی بلر، اولین نخست‌وزیر حزب کارگر در طول ۱۹ سال اخیر و یکی از جوان‌ترین‌ها تا به امروز، قول تغییرات گسترده‌ای را داده که بر پایه حکومت مردم بر مردم است. امسال فهرست مراسم تجلیل آغاز سال نو در واقع فهرستی بود از «مردم برای مردم». نیمی از برگزیدگان را مردم پیشنهاد داده‌اند و نیمی از تجلیل‌شدگان از مردم عادی بودند، به خصوص از معلمان. حالا دیگر مترجم می‌داند که بازنمایی واقعیت از ورای زبان چیزهایی را در خود پنهان دارد. پنهان‌شدن چیزهای پنهان که در حکم بسته‌های اطلاعاتی هستند نه برای پنهان‌کاری بل برای ارتباط بهتر سامان یافته‌اند. اما نکته این که انگیزه‌های موجود آدمی برای این ساماندهی تازه و درنهایت جای‌گیری در زبان را در چه چیزهایی باید جستجو کرد. از نظر دیوید کاتان، درک انسان‌ها از واقعیت تحت‌تأثیر چهار حائل است: فیزیولوژیکی، فرهنگی، فردی و زبان (Katan, 1999: 87-90). سه حائل فیزیولوژیکی، فرهنگی، فردی سبب می‌شوند که در واقعیت تغییراتی چون حذف، تغییر و کلیت‌بخشی رخ دهد. تا سرانجام بتوان به یک بازنمایی زبان‌شناسانه دست یافت که از نظر معنایی کامل است و ما را به ادراک نقشه جهان نزدیک می‌کند. اما حائل زبان به تنهایی این بازنمایی زبان‌شناسانه را که از نظر معنایی کامل بوده است، حذف می‌کند، تغییر می‌دهد و کلیت می‌بخشد و نتیجه آن ساختاری سطحی است که از نظر معنایی کامل نیست. بنابراین متنی که در برابر مترجم قرار دارد، کوه یخی را می‌ماند که بیشترین در زیر آب پنهان است.

حائل فیزیولوژیکی:

از نظر فیزیولوژیکی، ما تنها در صورتی می‌توانیم به جهان همان‌طور که هست پی ببریم که نیروهای فیزیکی گیرنده‌های حسی ما را تحریک کنند. که در اصل این گیرنده‌ها بسیار ضعیف بوده اما همین طبیعت است که به ما اجازه زندگی می‌دهد.

حائل فرهنگی:

در یک مهمانی ذهن ما ناخودآگاه تصمیم می‌گیرد که چه چیز را بشنود و چه چیز را نه. فرهنگ نیز همین کار را می‌کند، افرادی از یک فرهنگ مشابه همگی تصویر یکسانی از یک «جنگل» یا حتی یک «درخت» دارند چرا که آن‌ها هستند که تصمیم می‌گیرند بر حسب



نیازشان چه ببینند، چه بشنوند و چه حس کنند. این بخش که مهندسی اجتماعی نام دارد، همانی است که ما را از هم متمایز می‌کند.

حائل فردی:

این همان چیزی است که از آن به عنوان هویت فردی یاد می‌شود. اختلافات فردی، از یک طرف ناشی از ترکیب ژنتیکی خاصی است که هریک از ما با آن متولد شده‌ایم و از طرف دیگر ناشی از تجربیاتی است که فرد در طول زندگی خود با آن‌ها روبه‌رو می‌شود و به این ترتیب تاریخچه شخصی و یگانه خود را می‌سازد. بنابراین می‌توان گفت که طبیعت و تربیت هر دو بر روی درک و دریافت انسان از واقعیت پیرامون خود تأثیر می‌گذارند، حتی دو قلوهایی هم که در یک محیط رشد کرده و تربیت یافته‌اند، دارای هویت متفاوتی بوده و در شرایط یکسان، واکنش‌های مستقلی نشان می‌دهند.

زبان:

زبان خود حائلی است که باعث تغییر و تفسیر واقعیت می‌شود. در زمینهٔ زبان و درک ما دربارهٔ واقعیت، پینکر معتقد است که فهم ما از جهان به طور گسترده‌ای «بسته به تصویر ذهنی از پیش ساخته شده‌ای» است و در نتیجه بسیار دشوار است که نسبت به واقعیت نگاهی کاملاً «عینی» داشته باشیم. (Pinker, 1995: 123).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که جهان واقعیت و درک ما از آن، در دو چیز متفاوت است: نخست، محدودیت‌های نورولوژیک، که توانایی درک و دریافت ما را از واقعیت محدود می‌کنند و دوم اینکه بیشتر توجه ما به سوی آن چیزی است که انتظارش را داریم و یا تصویر ذهنی‌اش را ساخته‌ایم تا آن چیزی که از لحاظ نظری باید درک کرد. برای عبور از مشکلاتی که به آن‌ها پرداختیم در طی سال‌های اخیر، فرایندهای متعددی برای ترجمه پیشنهاد شده است که به دو مورد مطرح آن اشاره می‌کنیم.

دو فرایند نوین در ترجمه:

فرایندهای رمزگشایی / رمزگذاری^۱ و فرایند ترجمه در چارچوب^۲

ترجمه به شیوهٔ نایدا یعنی «رمزگشایی / رمزگذاری» که بسیار تأثیرگذار بوده است (Nida, 1964: 484). رمزگشایی از متن به زبان اصلی، تحلیل آن و بازنویسی پیام متن به زبانی دیگر

1. decoding-encoding

2. frame

است. اول متن را به قطعه‌های معنادار کوچک تقسیم و سپس آن را بازسازی می‌کنیم. در این روش تأکید هم در سطح است و هم در عمق. و دیگر شیوه هانس هونیک است که ترجمه در چارچوب نام گرفته است به این معنا که از نظر هانس هونیک، شکل و چارچوب در اصل «ساختارهای موردانتظار خواننده هستند که مربوط به حافظه درازمدت او می‌شود» (Katan, 1996: 126). در واقع چارچوب‌ها مجموعه‌ای از دانش اولیه، فهم کلی و انتظارات خواننده نسبت به متن هستند. خواننده که همان مترجم است با خواندن متن، سعی می‌کند آن را با متون مشابهی که می‌شناسد یا ممکن است وجود داشته باشد، تطبیق دهد. با گذر از این مراحل، متنی با معنا اما مجازی در ذهن مترجم پدید می‌آید و از همین متن با معنا اما بدون ساختار، طرح متنی به زبان مقصد را می‌نگارد. با توجه به نزدیکی ماهیت شیوه چارچوب به عملکرد مترجم در مقام واسطه فرهنگی و نگاه بل^۱ به این تفاوت می‌توان بر این شیوه تمرکز داشت. بل در مورد تفاوت فرایند رمزگشایی / رمزگذاری با فرایند جدیدتر چارچوب می‌گوید: «مطالعات اخیر نظریه‌پردازان ترجمه بر این تأکید دارد که متن ترجمه‌شده یک آفرینش جدید بوده که ناشی از مطالعه دقیق است و در اصل نوعی بازسازی است تا یک کپی‌برداری صرف» (Bell, 1991: 161).

منظور هانس هونیک از عبارت ساختارهای موردانتظار خواننده همان بینامتن‌های متن است. آنچه خواننده از متن انتظار دارد، در واقع انطباق دانسته‌های پیشین او با متن است. بنابراین خوانش خواننده از متن خوانشی بینامتنی است. چارچوب یا فرمت همان محدوده معنایی مجازی است که با دال‌هایی در زبان مبدأ شکل گرفته است و مترجم هم که در اولین تماس با متن در جایگاه خواننده قرار دارد، چارچوبی را در ذهن می‌آفریند. تفاوت مترجم با خواننده این است که چارچوب مترجم انطباق بیشتری با خالق اثر دارد، زیرا محتمل است که مترجم این متن، مترجم آثار دیگر این نویسنده هم بوده باشد. نمونه زیر تا اندازه‌ای پدیداری چارچوب را در ذهن مترجم آشکار می‌کند:

«خواستیم به توپ و تشر از میدان درش کنیم دیدیم یارو کهنه‌کار است و ککش هم نمی‌گزد» (جمال‌زاده، ۱۳۳۹: ۴۸).

مترجم فارسی زبان برای درک این متن هیچ مشکلی ندارد. مضمون ساده است، اما بنا بر ضرورت شخصیت‌سازی باید در زبان مقصد ترجمه‌ای با این خواست از آن بازسازی شود.

1. Bell



ناخودآگاه او چارچوب‌هایی در ذهنش جای می‌دهد، برای مثال:

- گفتمان کوچه بازاری، عامیانه، گفتمان سلیبی.

Mais j'ai aperçu que j'avais devant moi un homme expérimenté qui ne se laisserait pas distraire par la morsure d'une puce.

ترجمه بالا با خواسته مترجم منطبق نیست و سرانجام مترجم در بازسازی‌ای منطبق با

چارچوب خود، متن زیر را از متن اصلی بازسازی می‌کند.

Mais j'ai aperçu que j'avais devant moi un homme expérimenté qui n'avait rien à foutre...

«دوستانی دارم بهتر از آب روان و خدایی که در این نزدیکی است» (سهراب سپهری، ۱۳۸۵: ۲۵).

در این شعر موارد زیر به دست می‌آید:

- آب روان برای دوستان باید حفظ شود. سوئی شاعرانه این شعر، همه در این تعبیر نهفته است.

- آب روان در فرهنگ زبان فرانسه هم نزدیک ما است. پاک است چون جاری است و

برای آن‌ها هم قابل لمس است. ترجمه زیر فاقد چارچوب ذهنی مترجم است:

De amis plus purs que l'eau courant

و ترجمه زیر منطبق بر این چارچوب است و تعبیر آب روان برای دوستان در این شعر

حفظ شده است:

De meilleurs amis que l'eau courante

این روش ترجمه، اهمیت ویژه‌ای برای واسطه‌گر فرهنگی دارد. در واقع تفاوت اساسی مترجم سنتی و واسطه‌گر، در توانایی فهم و آفرینش چارچوب است. واسطه‌گر می‌تواند چارچوب‌ها را در فرهنگ مبدأ درک و مجموعه‌ای از آن‌ها را در زبان مقصد خلق کند که همان تأثیر فرهنگی را در ذهن خواننده بگذارد.

۷. نتیجه‌گیری

در فرایند نوین ترجمه، مترجم به عدم توانایی خود از درک کامل واقعیت آگاه است، اما این عدم آگاهی به ابزاری برای خلق دوباره ایده‌ها و معانی آشنا برای مخاطبان ترجمه مبدل می‌شود؛ یعنی که او با درک درستی از فرهنگ و زبان مبدأ به جداسازی چارچوب‌های معنایی متن یا گفتار می‌پردازد و سعی می‌کند تا همان چارچوب‌ها را در زبان مقصد خلق کند، هرچند ممکن است که ساختار و چیدمان این چارچوب‌ها متفاوت باشد و متن نهایی

شکلی جدید به خود بگیرد. کلید اصلی موفقیت این فرایند در نزد مترجم، نگاه دیگر او به فرهنگ است؛ به بیان دیگر پس از آگاهی از نقش تازه خود، به عنوان خالق دوباره معنا، از حالت یادگیری مستقیم تولیدات فرهنگی به اکتساب کلیت آن بپردازد و ترجمه را به مثابه برگردانی از فرهنگ، تلقی کند، نه زبان. برای این کار مترجم باید به‌درستی واقعیت متن را درک کند. او با داشتن مهارت‌هایی مانند ارتباطی، تکنیکی، اجتماعی و عاطفی و احساسی و با علم به ارتباط‌های ممکن میان زبان و فرهنگ با روش خاص خود دست به ترجمه می‌زند. تمامی روش‌های ممکن در ترجمه به یقین در نظر دارند که متن برگرفته از کل واقعیت نیست و آن به مانند نقشه‌ای است که دچار کلیت، حذف و تغییر شده است در غیر این صورت ادراک آن به مانند ادراک نقشه‌ای جغرافیایی سرشار از جزئیات، امکان‌پذیر نیست.

بنابراین می‌توان فرایند آن گروه از ترجمه‌های موفق حاصل کار مترجمانی دانست که متن مبدأ را مانند آمیزه‌ای از عناصر فرهنگی در نظر می‌آورند، یعنی واقعیت شکل‌گرفته با واژگان را با تمهیداتی مانند کلیت‌بخشی، حذف و تغییر معنا به سان یک نقشه جغرافیایی در برابر خود می‌آفرینند و سپس به بازسازی متن مبدأ در زبان مقصد دست می‌یابند. روش‌های ارائه‌شده در این مقاله، پیشنهاداتی در جهت سازکار رسیدن به بازسازی متن است و مهم این است که مترجم کتشی انضمامی داشته باشد؛ به این معنا که چیزی بیافریند تا اینکه گزیده برداری کند.

می‌توان به طور موجز برای پرسش‌های این مقاله در جهت اثبات مفروضه: مترجم در مقام یک واسطه فرهنگی، پاسخ‌های زیر را استخراج کرد:

- ارتباط میان زبان و فرهنگ در چیست؟

واقعیت‌های فرهنگی را در مجموعه واژگان و ساختار دستور زبان یک زبان می‌توان جستجو کرد. واژگان در هر زبانی طبقه‌بندی و برچسب‌های فرهنگی خود را دارند که پنهان است. دستور زبان در هر زبانی سویه فرهنگی زبان را می‌آفریند بنابراین زبان با داشتن سویه‌های پنهان فرهنگی که در ورای واژگان و ساختار است ارتباطی نهان پدید می‌آید.

- مهارت‌های یک مترجم در مقام واسطه فرهنگی او را دارنده وجه کیفیتی می‌کند که شایسته این مقام است؟

- مهارت در دانش اجتماعی، جغرافیا، نوشتار، گفتار، فرازبانی، تکنیکی و... مترجم را واسطه‌ای سیال میان دو فرهنگ می‌کند.

- بازشناسی وجوه فرهنگی مستتر در متن یا درک واقعیت متن، توسط مترجم چگونه



صورت می‌پذیرد؟

مترجم/ واسطه می‌داند که متن واقعیتی است که دچار کلیت، حذف و تغییر شده است درست به مانند نقشه جغرافیایی. او با علم به چنین کیفیتی وجوه فرهنگی پنهان را درمی‌یابد و در زبان مقصد بازآفرینی می‌کند.

- فرایندی که در آن مترجم نقش یک واسطه فرهنگی را ایفا می‌کند چه سازکاری دارد؟ فرایند در نظر آوردن چارچوب از متن اصلی به این معنا که مترجم / واسطه داشته‌های خود از بینامتن‌هایی که مرتبط با متن اصلی است را به شکلی مجازی در ذهن گرد می‌آورد و با در نظر گرفتن آن‌ها چارچوبی ذهنی پدید آورده سپس اقدام به ترجمه می‌کند. این روش سنخیت بیشتری با کنش مترجم در مقام واسطه بینا فرهنگی دارد تا دیگر روش‌ها. با در نظر آوردن نکاتی که در این مقاله آمده می‌توان مترجم راستین را در مقام واسطه‌ای بینا فرهنگی دانست.

۸. منابع

- جمال‌زاده. (۱۳۳۹). *رجل سیاسی، یکی بود یکی نبود*. آلمان: برلین.
- سپهری، سهراب. (۱۳۸۵). *هشت کتاب*. تهران: طهوری.
- Bell, Roger. (1991). *Translation and Translating*. Harlow, Essex: Longman.
- Bochner, Stephan. (1981). *The Mediating person: Briges between cultures* Cambridge: Schenkman.
- Farb, Peter. (1973). *Word Play: What Happen When People Talks?* New York, Knopf.
- Hatmin, Basil & Mason, I. (1997). *The translator as communicator*, London, Routledge.
- A K 5. Holliday, Michel. (1992). "New ways of meaning", in *Thirty Years of Linguistic Evaluation*. M. Putz (ed). Philadelphia: John Benjamin, 59-95.
- Katan, David. (1996). "Deeds and Misdeeds:the Cultural Bund Nature of Interpreting Meaning" in *aspect of English*, 2,C. J. Tylor (ed). Ud. Campanotto editore.

- ----- (1999). *Translating Cultures an Introduction for Translators, Interpreters and Mediators*, st Jerome Publishing.
- Nida, Eugene. (1964). *Towards a Science of Translating with Special Reference to Principles and Procedure Involved in Bible Translating*, Leiden: E.J. Brill.
- Pinker, Steven. (1995). *The language distinct*. London: Penguin.
- Sneider, George. (1975). *After Babel: Aspect of language and translating*, Oxford: Oxford University Press.
- Taft, R. (1981). "The Role and Personality of Mediator". in *The Mediating person: Briges between cultures* , S. Bochner (ed). Cambridge: Schenkman, 53-88.
- Wittgenstein, Ludwig. (1994). *The Wittgenstein Reader*, Oxford: Blacwell